



اشتباهات تاریخی در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی

سید محمدباقر کمال الدینی^۱

مریم امیری فر^۲

چکیده

تذکره الشعراء دولتشاه یکی از بهترین کتب ادبی دوره تیموری و از مهمترین منابع محققان و تذکره نویسان بوده و هست. دولتشاه سمرقندی در شهری دور از مجامع ادبی مختلف کشور به سر می‌برده و با وضع بسیار بد و آشفته سلطنت فرزندان تیمور و ملوک الطوائفی و اختلافات کشور که در نتیجه خرابی و قتل عام‌های مغولان و تیموریان تاریخ ما را لکه‌دار نموده بود مجالی برای تحقیق و رسیدگی به مؤلف نمی‌داده و گرفتاری و تنگدستی و فشار مأمورین بسیار بر او ناگوار بوده است.

اشتباهات تاریخی دولتشاه ناشی از لاقیدی و تکاسل و عدم تحقیق و تتبع و آشنا نبودن به کتب قدیم،... بوده است و نویسندگان بعد از دولتشاه بیشتر از وی این اشتباهات تاریخی و جعلیات را در کتابهایشان ذکر کرده‌اند که می‌توان خواند میر مؤلف حبیب السیر و میرخواند مؤلف مجمع الفصحا را نام برد.

دولتشاه در مقدمه تذکره الشعراء به طور صریح بیان نموده که تذکره الشعراء را از مشاهده هایش، تواریخ معتبر و از دیوان های شاعران گذشته و اشعار متقدمین و متاخرین و از رسایل متفرقه و کتب سیر و تاریخ و مقامات و حالات شعرای بزرگ و... جمع نموده است.

کلید واژه: تذکره الشعراء، دولتشاه، تیموری، اشتباهات تاریخی، تذکره نویسان

^۱دانشیار دانشگاه پیام نور kamaladdini@pnu.ac.ir

^۲مدرس ادبیات فارسی دانشگاه های یزد



مفهوم لغوی و اصطلاحی تذکره

تذکره در لغت به معنی «به یاد آوردن» و «یادآوری کردن» (بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۳۱۹؛ ذیل لغت تذکره) و در اصطلاح ادبی، کتابی است که در خصوص شرح احوال و آثار شاعران و سخن‌پردازان نوشته شده باشد (دهخدا، ۱۳۷۸: ذیل لغت تذکره) کلمه تذکره در زبان عربی به معنی «یاد کردن و یادآوری و یاد کرد و یادگار و گذرنامه» آمده است و هیچ وقت به معنی کتابی در شرح حال و آثار رجال به کار نرفته است. چنانکه حاجی خلیفه در کشف الظنون جلد اول، هفتاد و هفت کتاب عربی را که اسم آنها با کلمه تذکره شروع می‌شود ذکر نموده است. اما هیچ کدام راجع به ترجمه احوال رجال نیست و همه جا به معنی «یادآوری و یادگار به کار رفته است» (نقوی، ۱۳۴۳: ۱)

همچنین در حال حاضر این کلمه در زبان عربی دارای معانی از قبیل: بلیط، کارت، یادداشت و تذکر می‌باشد. چنانکه تذکره هویه در معنی کارت شناسایی، کارت هویت، شناسنامه و اوراق شناسایی می‌باشد. (میرزائی: ۱۷۲).

کلمه تذکره به زبان فارسی یادداشت و یاد آوردن و پنددادن (فرهنگ آندراج کتاب تاریخ حالات و اشعار شعرا (فرهنگ نظام) یادگار و یادداشت و چک مسافر (گذرنامه) و کتابی که در آن، احوال شعرا نوشته باشد (فرهنگ نفیسی ناظم الاطباء).

در تمام کتب ادبی فارسی (غیر از تذکره دولتشاه) قبل از زمان صفوی کلمه تذکره به معنی یادگار و یادداشت و یادآوری به کار رفته است و به تدریج در زمان صفویه به معنی کتابی در شرح حال و آثار شعرا پیدا کرده است. در زمان صفوی و تیموریان هند نیز کلمه تذکره به معنی «یادگار و ذکر» و کتاب در شرح حال و نمونه اشعار شعرا هر دو به کار رفته است (نقوی، ۱۳۴۳: ۱).

نخستین کتاب فارسی که عنوان تذکره دارد، تذکره الاولیاء عطار نیشابوری است. عطار این کتاب را قرن هفتم در شرح احوال اولیاء و مشایخ تصوف تألیف کرده است. وی در



مقدمه تذکره الاولیاء ذکر کرده است که این کتاب را جهت حفظ نام بزرگان تصوف به رشته تحریر کشیده است و در بیان وجه تسمیه کتاب می‌نویسد «تذکره الاولیاء نام نهادم تا اهل خسروان روزگار، اهل دولت را فراموش نکنند» (عطار نیشابوری، ۱۳۲۲: ۵) از این رو عنوان تذکره در کتاب او مرادف با معنای لغوی آن «یادآوری» است.

دومین کتاب که نام تذکره در عنوان آن به کار رفته رساله‌ای از خواجه نصیرالدین طوسی به نام تذکره در آغاز و انجام با موضوع معاد است که آن را در بیست فصل تدوین کرده است. عنوان تذکره در این کتاب هم مطابق با معنای لغوی در معنی یادآوری و پند دادن به کار رفته است. (نقوی، ۱۳۴۳: ۳)

سومین کتابی که عنوان تذکره را مرادف با معنای لغوی بر خود دارد تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی است که در سال (۸۹۲ق) تألیف شده است. این کتاب اگرچه به شرح احوال و اشعار شاعران پرداخته و مطابق با موضوع کتاب، عنوان تذکره دارد اما دولتشاه در هیچ بخشی از کتاب، تذکره را در معنای اصطلاحی آن به کار نبرده است و تذکره را به معنی «یادگاری» در شرح حال شاعران به کار برده چنانکه در مقدم می‌نویسد: «مورخان دانا در تواریخ و مقامات سلاطین توانا مجلده پرداخته‌اند و کتاب‌ها ساخته‌اند و همچنین در معرفت بلاد و مصلحت عباد آن چه بایستنی است فضلا در آن کار جهد نموده‌اند و یادگاری گذاشته‌اند...» (ادوارد براون، ۱۳۱۸: ۱۳)

آشنایی با دولتشاه سمرقندی؛ مولف تذکره الشعراء

بعضی از احوالات دولتشاه به قراین از کتاب تذکره الشعراء وی معلوم می‌شود که به مواردی از آنها اشاره می‌شود.

دولتشاه در مقدمه‌ی کتاب تذکره الشعراء حسب حال و سبب تحریر این تألیف پرداخته و خود را به عنوان بنده‌ای حقیر و این چنین معرفی کرده «مسود این سواد نورانی و مصور این صورت پرمعانی اقل عبادالله الملک الغنی دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه الغازی السمر



قندی ختم الله له بالحسنى بر رای جهان آرای ارباب دین و دولت واصحاب فضل و فطنت
معروض می گرداند...» (ادوار دبراون، ۱۳۱۸: ۱۱)

دولتشاه برخلاف سنت خانوادگی از امارت دست کشید و به کسب فضایل پرداخت (امیر
علیشیرنوائی، ۱۳۶۳: ۱۰۸) و در سن پنجاه سالگی تالیف تذکره الشعرا را آغاز کرد «...چون
از روی محاسبت و مراقبت به روزنامه حیات نظر نمودم دیدم که کاروان عمر گرنامه
در تیه گمراهی پنجاه مرحله قطع نموده بود،...علم را پایه ی بلند و مایه ی ارجمندیافتیم اما
دیدم که مشاهده آن عروس جزیه مجاهده روزگار صبا نقش نمی بندد که العلم فی الصغر
کالنقش فی الحجر - اگر چه طفل را هم اما قرین پنجاهم و شاهراه سلوک به حقیقت من
گمراه که بعد از تزییع و اتلاف پنجاه سالی به قالی نرسیده باشم به حالی رسیدن محال
باشد...» (ادوار دبراون، ۱۳۱۸: ۱۱).

دولتشاه به خیال خودش شخص اول بوده که حالات و مقامات شعراء ایران را نوشته
یعنی که بر کتابهای ابو طاهر خاتونی و عوفی که چند سال قبل از او از این قبیل تالیفها
ساخته بودند مطلع نبود. «...تاریخ و تذکره و حالات این طایفه راهیچ افریده از فضلا
ضبط نموده اند...» (همان: ۱۳).

از جایی دیگر معلوم می شود که پدرش علاءالدوله از مقربان وندمای شاهرخ سلطان بود:

«دیگرانکه پدر این ضعیف مولف نزد سلطان شاهرخ از جمله بندگان مقرب و محرم
بود، حکایت کرد که خشکسالی صعب در خراسان به تخصیص دارالسلطنه هرات به تقدیر
باری تعالی واقع شد و وبدان مرتبه انجامید که از ابتدای شتات منتصف ربیع از آسمان نم بر
زمین نرسید .

چنان آسمان بر زمین شد بخیل

که لب تر نکردند زرع و نخیل

بخوشید سر چشمه های قدیم

نماند آب جز آب چشم یتیم



پادشاه اسلام و اکابر ایام از این اندوه متحیر ماندند و به جای باران نم از دیده‌ها فشانند، شبی من مظلوم وارد دست تضرع به درگاه بی نیاز برآوردم که اغثا یا غیث المستغیثین، صبحگاهی بیدار نشسته بودم ناگاه قطره باران به روزن خانه چکید و متعاقب بنیاد باریدن باران شد سر به سجده شکر کردم، در خاطر گذشت که یارب هیچ بنده آگاهی بدین درگاه باشد که حاضر وقت قطره اول این قطره رحمت بوده باشد و صبحگاهان شادمان قصد ملازمت پادشاه اسلام شاهرخ بهادر گورکان نمودم چون به خرگاه پادشاه درآمدم پیش از آنکه سر فرود آورم و خدمت نمایم گفت: ای علاءالدوله اول قطره باران که بچکید من بیدار بودم آیا تو بیدار بودی یا نی...».

(همان ۳۳۸-۳۳۷).

و جایی دیگر از کتاب تذکره الشعرا معلوم میشود که برادرش امیر رضی الدین علی هم از ندمای سلاطین و امرا بوده است چنانچه ندیم سلطان بابر و امیر محمد خدایداد بود:

«امیر محمد بر سر بالین او حاضر شده عذر خواست و بیرون رفت و صباح از برادر مؤلف این تذکره امیر رضی الدین علی طاب ثراه پرسید که حال خواجه منصور چون شد، منصور خود در آن شب فوت شده بود امیر رضی الدین علی این بیت بر امیر خدایداد خواند بیت: منصور زغم بمرد و وارست از جور تو و جفای مردم حقا که خواندن این بیت در این محل از گفتنش مقبول تر افتاده باشد، و امیر رضی الدین علی جوانی قابل بود و فاضل و همواره نزد سلاطین مقداری داشتی و در شجاعت و مردانگی و منظر و مخبر یگانه بود و شعر فارسی و ترکی نیکو گفتی...» (همان: ۴۵۵)

در سایر مواقع که دولت‌شاه به احوال خود اشاره می کند بیشتر شکایت میکند چنانچه بعد از وصف سخاوت سلاطین پیشین نسبت به شعرا می گوید «اکنون اگر شاعری از ممدوح خود دو خروار شلغم طلب کند حقیر ندانند و منت دارند که تخفیف تصدیع می کند» (همان

: ۸۰)



و در جایی دیگر شکایت می‌کند از آنکه «مردم فرومایه دون که کار ایشان و پدران ایشان گاوبندی بود اکنون دم از سیاحت دیوانی و عمل سطانی میزنند و به عملداری مشغول میشوند که در این کار نقصان دین و ملت و شکست شرع و سنت است».

(همان: ۱۸۰-۱۷۹).

در جایی دیگر علما و شعرای وقت خود را زجر و ملامت میکنند که چرا از کلمه الحق خاموش میمانند و زبان به نصیحت بزرگان نمی‌گشایند «سخن شاعران در دل سلاطین اثر میکند اگر چنانچه علمای روزگار ما کلمه الحق به جای آورند و زبان از نصایح فرو نیندند اثر خیر می‌دهد اما این باب در این روزگار مسدود شده...» (همان: ۴۲۳)

دولتشاه در دو جای دیگر از فقر و بی‌چیزی و قرضداری خود و سنگدلی و درشتی و خونخواری علمداران که به قول خودش شیوه ایشان طمع به مال مسلمانان است و کیش ایشان دروغ و بهتان شکایت میکند: «این دردمندی چون این مظلوم که مؤلف این تذکره است هیچ کس را در نیافته است که به فلاکت رعیتی مبتلا است و از هجوم قرض خواهان در بلاست» (همان ۲۹۱)

«و این بنده ملک پدری و موروثی روز به روز بفروشد و از در خانه های بد گمانان قرض کند و از نهیب محصل روز چون خفاش در سوراخ شود و شب بر در خانه های علمداران دادخواهی نماید» (همان ۲۹۲)

«انشاء الله که دل های سخت علمداران خونخوار نابکار این روزگار را که شیوه ایشان طمع به مال مسلمانان است و کیش ایشان دروغ و بهتان از این کردار بد بگرداند و راستی و شفقت بدیشان ارزانی دارد» (همان ۴۳۷)

و از این همه معلوم می‌شود که با وجود اصالت و نجابت و حسب و نسب و فضل و عرفان و تقرب به بارگاه سلطان و تربیت وزیر امیر علیشیر باز گاه گاهی مبتلای زحمت و مشقت میشد و در صحبت عرفا و شعرا و مطالعه دواوین شعر و کتب تواریخ و سیر تسلی می‌جست.



ممدوح و مریبی دولت‌شاه امیر علیشیر نوایی بود چنانچه در مقدمه تذکره الشعرا (ص ۱۵-۱۴) آمده است تذکره الشعرا به امیر علیشیر تقدیم شده است.

از خاتمه کتاب معلوم می‌شود که دولت‌شاه در جنگ چکمن سرای که میان ابوالغازی سلطان حسین و شاهزاده سلطان محمود واقع شد حاضر بود. «در نواحی اند خون به موضعی که آن را چکمن سرای نامند صفهای مصاف راست کردند بیت:

گهی افتد گهی جوشد گهی تابد گهی رخشد سر مرد و رگ خونوسر رمح و دم خنجر

خسروصف شکن تهمت تن بر سمند کوه پیکر سوار شده یلان و مبارزان را بر حرب تحریص میکرد و دل میداد، من بنده مؤلف در ان مصاف در رکاب ظفر مآب بودم به عینه احساس کردم آواز تکبیری که...» (همان ۵۳۳-۵۳۲).

دولت‌شاه به مرگ و مردن نگاه خاصی داشته و در تذکره الشعرا به مرگ به منزله پایان زندگی و نابودی و نیستی نمی‌نگرد و از دنیا و مرگ و آخرت با تعبیرات متفاوتی یاد می‌کند. مثلاً دنیا را با تعبیراتی مانند دارالفنا، زندان فانی، جهان فانی، و خاکدان ظلمانی و از آخرت به عنوان ریاض جاودانی، دارالبقاو..... مطرح می‌کند که باعث زیبایی و گیرای نثر گردیده است.

دولت‌شاه تسلط و آشنایی با آیات قرآنی و احادیث داشته، به گونه ای که در کتاب وی در بعضی موارد متن با آیات و احادیث در هم تنیده که بر دلنشینی کلامش افزوده است.

معرفی تذکره الشعرای دولت‌شاه سمرقندی

تذکره الشعرا دومین کتاب معتبر فارسی است که در شرح احوال شاعران به طریق نظم تاریخی نوشته شده است. (صفا ۱۳۷۲، ج ۴: ۵۳۳).

تذکره الشعرا با دیباچه مؤلف آغاز می‌شود. پس از مقدمه ای در ذکر ده تن از شاعران عرب، شعرای پارسی گوبه لحاظ تاریخی به هفت طبقه تقسیم می‌شوند که آخرین طبقه به



شعرای هم دوره دولت‌شاه اختصاص دارد (ادوارد براون، ۱۳۱۸: ۱۶). در این ضمن به احوال پادشاهان حامی شعر و رویداد های تاریخی نیز اشاره شده است. در خاتمه، شرح زندگی و مکارم هفت تن از بزرگان روزگار دولت شاه آمده و کتاب با «شطری از مقامات ابوالغازی سلطان حسین بهادر» (همان: ۵۴۱-۵۲۱) به پایان رسیده است و بنا بر تصریح مؤلف در خاتمه آن در سال ۸۹۲ پایان یافته است و به امیر علیشیر نوایی تقدیم شده است. «هذه التذکره اقل عبادالله دولت شاه بن علاءالدوله بختیشاه الغازی السمرقندی اصلح الله شأنه فی ثامن عشرین شوال سنه اثنی وتسعین وثمانمائه الهجریه النبویه المصطفویه الخاتمیه...» (همان: ۵۴۱)

دولت‌شاه اطلاعات مورد نیاز را از دیوان شاعران و کتاب های تاریخی گرد آورده و از شنیده های خود نیز سود جسته است او تذکره خود را بر اساس تاریخ و دوره زندگی شعرا مرتب کرده و در بر دارنده احوال نزدیک به ۱۵۰ شاعر نامدار متقدم، متأخر و هم عصر مؤلف است و علاوه بر آن اطلاعات کثیره دارد از تاریخ سلاطین ماضیه و دول خالیه به طوریکه مقدمه و مدخل خوبی است از برای هر کسی که بخواهد این قسم معلومات را به هم برساند.

تذکره دولت‌شاهی کتابی است سلیس العبارة و سبک نگارش در دیباچه کتاب نه فنی و دشوار و نه ساده و مرسل است بلکه شیوه ای است بر گرفته از هر دو، ولی نثر آن در نگارش احوال شاعران ساده و جذاب است و به گونه ای حالت روایی دارد چون در اغلب جاها از ترکیبات «حکایت می کند، نقل است و...» استفاده کرده است و خواننده، خود را در بطن بعضی وقایع، مجسم می کند.

تذکره الشعرا به جهت در بر داشتن شرح حال بسیاری از شاعران متقدم و معاصر مؤلف اثری ارزنده است اما در زندگی نامه ی شاعران در چند مورد مطالب دور از واقع نیز آمده که نشان دهنده ضعف پژوهش نویسنده است و در حقیقت از تنزل ادبی در این دوره و سطحی شدن تحقیق و تتبع ناشی می شود.



به طور مثال دولتشاه درباره‌ی اسدی نوشته است: «فردوس را دایم به نظم شاهنامه ارشاد و اشارت می کرده که کار به دست تو خواهد شد.» چنان که استاد ذبیح الله صفا اشاره کرده این مطلب ناشی از بی توجهی به سال وفات اسدی است. اسدی به سال ۴۶۵ ه. ق وفات یافته و وفات فردوسی در حدود سال ۴۰۰ هجری است؛ بنابراین اسدی نمی توانسته استاد فردوسی باشد. (صفا، ۱۳۷۲: ج ۴؛ ۵۳۳).

دولتشاه، جز نقل احوال شاعران، به نقد شعر آنها نیز می پردازد. او بنابر سبک مورد پسند زمان خود، به طنطنه الفاظ و مضمون آفرینی و آرایه های لفظی توجه می کند و شعر را با این ملاک ها نقد و ارزیابی می کند وی اشعاری را که فصیح و روان و پیراسته از تکلفات و صنایع باشند تحسین نمی کند چنانکه ذکر تمامی قصیده «بوی جوی مولیان» رودکی را در تحمل تذکره نمی داند (ادوارد براون، ۱۳۱۸: ۳۲).

دولتشاه، چون در دوره ی انحطاط ادبی به سر می برده، در معرفی چند تن از شعرا از جمله حافظ، شاعری را دون مرتبه ی آنان دانسته و به فضایل دیگر آنان پرداخته (همان: ۳۰۲) و توجه نکرده است که تذکره او بر مدار شعر و شاعری است.

تاثیر تذکره الشعرا بر تذکره های دیگر

تذکره دولتشاه اگر چه نخستین تذکره نیست اما از جهاتی باید آن را مهمترین تذکره ای نام نهاد که در زمان خود نگاشته شد و تاثیراتی جدی بر روند تذکره نویسی نویسندگان بعد خود نهاد و یکی از مهمترین منابع و مرجع مولفان و تذکره نویسان است و در این کتاب است که نخستین بار مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمان شاعران مورد عنایت قرار گرفت و به عنوان پدیده ای اثرگذار در سرگذشت شعر و شاعران مطرح شد. و تذکره نویسان از مطالب آن بهره گرفته اند. اگر چه مطالب مشترک در تذکره ها اغلب شبیه به یکدیگر است، اما به طور یقین این اثر از حیث توجه به جنبه های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی زمان شاعران یاد شده پیشگام است. و تذکره نویس های پس از او دنباله رودولتشاه هستند.



تذکره‌نویسانی که از کتاب تذکره الشعرا دولتشاه به عنوان منبع و مرجع اصلی بهره گرفته اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- «تذکره آتشکده» تألیف حاجی لطف علی بیگ آذر بیگدلی (۱۱۷۴-۱۱۹۳ ه.ق).
- ۲- «انجمن الادبا» تألیف شمس الدین خان حقی تبریزی (۱۳۰۷-۱۳۱۰ ه.ش).
- ۳- «بدایع الافکار» تألیف سید عبدالرحیم منصف موسوی مازندرانی (۱۲۳۷-۱۲۳۹ ه.ق).
- ۴- «تذکره الشعرا غنی» تألیف محمد عبد الغنی (متوفی ۱۳۳۵ ه).
- ۵- «تذکره مسعودی» بیشتر تراجم این کتاب انتحالی از تذکره دولتشاه سمرقندی است.
- ۶- «تذکره نصر آبادی» تألیف میرزا محمد طاهر نصر آبادی اصفهانی (۱۰۸۳-۱۰۹۰ ه).
- ۷- «خزانه عامره» تألیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی (۱۰۷۶ ه).
- ۸- «خزینه گنج» تألیف میر عماد الدین محمود بن میر حجه الله اسد آبادی همدانی متخلص به الهی در قرن یازدهم.
- ۹- «خلاصه الاشعار وزبده الفکار» تألیف تقی الدین محمد بن شرف الدین علی الحسینی الکاشانی متخلص به ذکری (۹۷۵-۱۰۱۶).
- ۱۰- «خلاصه الشعرا» تألیف عبداللطیف عباسی گجراتی (۱۰۲۱ ق).
- ۱۱- «خلاصه الکلام» تألیف علی ابراهیم خلیل خان بنارسی (۱۱۹۸ ه.ق).
- ۱۲- «ریاض العارفین» تألیف رضا قلی خان هدایت (۱۲۶۰ ه.ق).
- ۱۳- «سفینه خوشگو» تألیف بندر ابن داس (۱۱۳۷-۱۱۴۷ ه).



۱۴- «صحف ابراهیم» تألیف علی ابراهیم خلیل خان (۱۲۰۵ ه. ق.).

۱۵- «تذکره الشعراء» تألیف میر صدر الدین محمدبن میرزا شرف بن قاضی جهان سیفی حسنی قزوینی در اوایل قرن یازدهم.

اشباهات تاریخی در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی

ادبیات در عصر تیموری رو به انحطاط و پستی پیش می‌رفت و تنها تاریخ و خط و فن مینیاتور سازی و تذهب معماری رو به ترقی داشت. با اینکه نویسندگانی در این دوره آثار با ارزش و در خور اهمیت از خود به یادگار گذاشتند اما انحطاط ادبی متوقف نگردید، شعر فارسی یکباره گوئی با خواجه حافظ به بهشت رفت و بازنگشت. در این عصر کتاب بسیار به تشویق میرزایان یعنی شهزادگان تیموری نوشتند ولی سیر انحطاط و تقهقر را نتوانست پیشگیری کند زیرا ذوق‌ها همه محدود، طبع‌ها فرومایه، فکرها کوتاه، طریق تعقل ناصواب و عدم غور و عدم تحقیق در امور سیاسی و ملکداری و شعر و نثر و تاریخ و تذکره و تصوف و تقوی در تمامی امور رسوخ یافت. (ملک الشعراء بهار، ۱۳۷۶، ۱۰۹۹)

دولتشاه سمرقندی در شهری دور از مجامع ادبی مختلف کشور به سر می‌برده و با دسترسی نداشتن به کتاب و وضع بسیار بد و آشفته سلطنت فرزندان تیمور و ملوک الطوائفی و اختلافات کشور که در نتیجه خرابی و قتل عام‌های مغولان و تیموریان تاریخ ما را لکه‌دار نموده بود مجالی برای تحقیق و رسیدگی به مؤلف نمی‌داده چنانکه خودش در اثنای کتاب آورده گرفتاری و تنگدستی و فشار مأمورین بسیار بر او ناگوار بوده و قبلاً به آن اشاره شده و به تکرار نیازی نیست. کتاب تذکره الشعراء دولتشاه شاهکاری می‌باشد و نایستی اشتباهات آن را بسیار بزرگ جلوه داد و به مؤلفش تافت این کتاب یکی از مهمترین منابع محققان و تذکره نویسان بوده و هست.

اشباهات تاریخی دولتشاه ناشی از لاقیدی و تکاسل و عدم تحقیق و تتبع و آشنا نبودن به کتب قدیم، خاصه کتب عربی بوده است و نویسندگان بعد از دولتشاه به صد ره بدتر و



بیشتر از وی این اشتباهات تاریخی و جعلیات را در کتابهایشان ذکر کرده‌اند که می‌توان خواند میر مؤلف حبیب السیر و میرخواند مؤلف مجمع الفصحا را نام برد.

در ادامه اشتباهات تاریخی دولت‌شاه را نقل می‌کنیم تا به گونه‌ای نقص کتاب رفع شده باشد.

در تذکره الشعراء، دولت‌شاه ذکر ابوالعلاء بن سلیمان المعری می‌گوید: «او را در علم معانی و بیان تصانیف است و دیوان او در دیار عرب عظیم مشهور است ... و در مدایح خاندان عباسی ابوالعلاء را قصاید است... و در نهایت حال ابوالعلاء نابینا شد...» اولاً ابوالعلاء معری به حضور قائم عباسی نرفته، ثانیاً در علم معانی و بیان تصانیف از وی دیده نشده است، ثالثاً در مدایح آل عباس قصایدی ندارد و نیز ابوالعلاء در کودکی نابینا شده است نه در نهایت حال. (ملک الشعراء بهار، ۱۳۷۶: ۱۱۰۰)

ابوسعید رستمی بنا به گفته صاحب یتیمه الدهر از معاصران صاحب عباد و از شعرای عصر بوده که صاحب او را بر ندمای خود پیشی داده و چون پیر شده از گفتن شعر خودداری نموده و چون صاحب در ۳۸۵ وفات یافته و ابوالعلاء در ۴۹۹ از دنیا رفته نمی‌شود که رستمی شاگرد او باشد و از آن اشتباه تر نسبتی است که در ورود دارالخلافه به او داده شده که او را دست انداخته و به سر خم کردن و می‌داشته‌اند در حالی که معلوم نیست ابوالعلاء به دارالخلافه رفته باشد.

ابوالعلاء چون معاصر قائم بامرالله بوده دولت‌شاه بی مراجعه به دیوان شعر او (که شاید دسترسی به آن نداشته) او را معاشر و مداح خلیفه دانسته و گمان کرده است که از او به عادت شعرا صله می‌گرفته است. و دولت‌شاه تجسس نکرده که آیا هرگز با خلیفه ملاقات کرده و از خلیفه صله یافته و از وی راضی بوده است یا نبوده، که اگر در این صدد می‌بود عکس آنچه نوشته بود می‌یافت ولی دولت‌شاه از روی حدس و قیاس عمل کرده و مقدماتی بی‌اساس درهم آمیخته است.



درباره‌ی ابوسعید رستمی هم گویا این حکایت مربوط به ابواسحاق ابراهیم بن محمد بیهقی شاگرد ابوسعیداحمد بن خالدضریب بوده که ابن فندق در تاریخ بیهقی می‌فرماید: «در خراسان ثعلب و امیر، ابواحمد عبیدالله بن طاهر او را ارتباط فرموده و به مذاکره او مؤانست تمام حاصل بودی و هزل بر طبع ابن ابراهیم غالب بود، وقتی که دست ابوسعید ضریب گرفتی، چون به در سرای طاهریان رسیدی گفتی: ایها الاستاد صیانت کن روی خویش را از درگاه -و این درگاه سرای چنان بودی که سوار با علم (بی آنکه علم بخشباند) دروی گذر کردی که آن طاهر به فال نداشتندی علم بخشبانیدن - ابوسعید ضریب منحنی گشت و مردم از آن تعجب کردند، و آواز قهقهه از درگاه برخاستی، وقتی که به کنار جوئی رسیدی و هنوز اندکی مانده بودی و دانستی که اگر بوسعید بر جهد در میان جوی افتد او را گفتی ایها الاستاد قطع کن مسافت جوی را بجستن، ابوسعید بیچاره جامه در هم پیچیدی و برجستی، در میان جوی افتاد! و با این همه متوجه نشدی».

گمان می‌رود دولتشاه این حکایت را در این کتاب یا تاریخ نیشابور یا مفاخر خراسان خوانده و اشتباهاً آن را به ابوالعلاء نسبت داده است. و به سبب عدم دقت و لاابالیگری که شیوه بیشتر نویسندگان دوره تیموری است نام «ابوسعید» و لفظ «ضریب» فرایاد او مانده و باقی اساس از بین رفته، و آن قصه به ابوالعلاء ضریب و ابوسعید رستمی نسبت داده باشد. (ملک الشعرا بهار، ۱۳۷۶: ۱۱۰۱)

ویس ورامین که کتاب مشهور فخر گرگانی است اشتباهاً به نظامی عروضی و گاه به نظامی گنجوی نسبت داده شده است. (ملک الشعرا بهار، ۱۳۷۶: ۱۱۰۳)

دولتشاه این چنین بیان کرده «این بیت از داستان ویسه ورامین که از نظم نظامی عروضی است آورده می‌شود تا وزن ابیات آن نسخه معلوم باشد بیت از آن گویند آرش را کمانگیر که از آمل به مرو انداخت او تیر» (ادوارد براون، ۱۳۱۸: ۶۰)

مطلع عثمان مختاری را اشتباهاً نقل کرده و اصل آن این است:



مسلمان کشتن آئین کرد چشم تا مسلمانش نه نوک ناوک مژگان که پر زهر است پیکانش
و شعری که به عثمان نسبت داده شده مصراع دومش از ادیب صابر ترمذی است.
(در افتادم بدان دردی که پیدا نیست درمانش)
و مصراع اول آن معلوم نیست از کیست: (مسلمانان دلی دارم که ضایع می‌شود
جانش). (ملک الشعرا بهار، ۱۳۷۶: ۱۱۰۳)

مسعود سعد سلمان را که از مردم لاهور است و خود می‌گوید «ور احمقی کردم اصل
از همدان است»

که معلوم می‌شود از اهل لاهور و اصلش به همدان می‌کشد جرجانی گرفته، و به
همین مناسبت گوید: «دیوان او در عراق عجم و طبرستان و دارالمرز شهرتی
عظیم دارد و در زمان دولت امیر عنصرالمعانی منوچهر بن قابوس بوده و در آخر
عمر ترک مداحی سلاطین و امرا نموده و قصاید در توحید و معارف
دارد». (ادوارد براون، ۱۳۱۸: ۴۷)

اولاً دیوان مسعود سعد در خراسان و ماوراء النهر و هند و تخارستان شهرت داشت
نه در عراق عجم و طبرستان و حکیم سنائی غزنوی دیوان او را گرد آورده است
دیگر عنصرالمعانی لقب کیکاوس مؤلف قابوسنامه است نه منوچهر که فلک
المعانی لقب داشته و منوچهر به پادشاهی ننشسته و مسعود سعد عصر فلک
المعانی را درک نکرده است زیرا منوچهر در ۴۰۳ هجری از دنیا رفته و مسعود
سعد در ۴۳۸ متولد شده و در دیوان او یک بیت هم در مدح این خاندان نمی‌باشد
و مسعود سعد در آخر عمر انزوا نجسته است و قصاید زهد و توحید در دیوان او
نیست و قطعه‌ای که دولتشاه به او نسبت داده به سبک سعود نیست و با سبک
خوارزمی شبیه‌تر است و از همه مهم‌تر از داستان حبس مسعود و آن همه حیسیات
که نخبه قصاید او است یک کلمه گفته نشده و گویا اصلاً به دیوان مسعود سعد
دسترسی نداشته است (ملک الشعرا بهار، ۱۳۷۶: ۱۱۰۴)



ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران نقل کرده است که اسدی به سال ۴۶۵ هـ. ق وفات یافته و وفات فردوسی در حدود سال ۴۰۰ هجری است؛ بنابراین اسدی نمی‌توانسته استاد فردوسی باشد و دولت‌شاه در مورد سال وفات اسدی بی‌توجه بوده است. و به دنبال این ادعا افسانه کودکانه‌ای نقل کرده است در اینکه «اسدی در روزگار سلطان محمود استاد فرقه شعرای خراسان بود و او را به کرات تکلیف نظم شاهنامه کردند، نپذیرفت و فردوسی را که شاگرد او بود شایسته‌ی این کار دانست و به نظم شاهنامه تشویق کرد...» دکتر صفا بیان کرده که این افسانه بی‌سر و بی‌پایه است و معلوم نیست دولت‌شاه از کجا آورده است ولی شگفتی در اینجا است که برخی از مستشرقان مانند هرمان اته در تاریخ ادبیات فارسی، و ادوار براون در تاریخ ادبیات ایران با اتکاء بر آن و با توجه به سال فوت اسدی و قرآنی از این قبیل به دو اسدی قائل شده و چنین پنداشته‌اند که نخستین «ابونصر احمد بن منصور» و اسدی دوم پسر او «علی» بوده است گویا علت این اشتباه آن باشد که کسی از راه تعصب و یا برتری دادن شعر اسدی بر شعر فردوسی آن یکی را در مقام شاعری به منزله استاد دیگری دانسته و بهانه‌ای به دست افسانه سازان داده باشد تا افسانه‌ای را از آن قبیل که دولت‌شاه نقل کرده است جعل کنند و محققان اروپایی چنین افسانه بی‌بنیادی را سرمایه‌ی کار خود ساخته و دو اسدی پدر و پسر تراشیده‌اند. به هر حال هیچ‌کس پیش از دولت‌شاه چنین گفتاری نیاورده و اتکاء بر قول دولت‌شاه بی‌تأمل جوانب و نظر در تواریخ جز اشتباهی ناسنجیده چیز دیگر نتواند بود. (صفا، ۱۳۷۹: ج ۱، ۲۵۶-۲۵۵)

دکتر صفا نقل کرده که «دولت‌شاه مدعی است که قطران منظومه‌ای موسوم به اسم «قوس نامه» به نام امیر محمد قماج نظم کرده است. این منظومه ظاهراً از شاعری به نام قطران ترمذی بود که از احوال او اطلاعی در دست نداریم و گویا استاد چند تن از شاعران اواخر قرن ششم بوده است. وی «قوس نامه» را به نام محمد بن ابوبکر بن قماج حاکم سنجر در بلخ سروده بود و میان این مرد با قطران تبریزی نزدیک یک قرن فاصله بود...» (صفا، ۱۳۷۹: ج ۱، ۲۵۶)



«و استاد فرخی را در بلاغت و فصاحت بی نظیر شمرده اند و کتاب ترجمان البلاغه
در صنایع شعر از مولفات او است» (ادوارد براون، ۱۳۱۸: ۵۷).

اصل ناصر خسرو قبادیانی را از اصفهان داند و وی را با تصریح خود او که از قبادیان
مرو است با ناصرالدین خسرو اصفهانی صاحب سعادتنامه متوفی ۷۳۵ متخلص به
شریف اشتباه کرده است. (ملک الشعرا بهار، ۱۳۷۶: ۱۱۰۳)

ناصر خسرو در قبادیان از نواحی بلخ متولد شده و انتسابش به قبادیان بلخ که مولد
او بود از اشعارش نیز ثابت میشود. مثلاً در این بیت: پیوسته شدم نسبت به یمگان که از نسل
قبادیان گسستمویه همین سبب نیز در اشعار خویش همه جا از بلخ به عنوان وطن و شهر
و خانه خود سخن می‌راند و او را در آن جا ضیاع و عقار و طایفه و برادر بود و از آن در
بعضی از ابیات خود با تحسر یاد می‌کرده با توجه به این دلایل بطلان سخن بعضی از تذکره
نویسان، مثل دولتشاه که او را اصفهانی دانسته اند مسلم می‌شود (صفا، ۱۳۷۹، ۲۷۱).

«ذکر حکیم ناصر خسرو علیه الرحمه، اصل او از اصفهان است...» (ادوارد براون، ۱۳۱۸: ۶۱)

منابع

- ۱- آندراج تالیف محمد پادشاه. (۱۳۳۵)، محمد دبیرسیاقی، تهران کتابفروشی خیام.
- ۲- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۸)، لغت نامه.
- ۳- دولت‌شاه سمرقندی. (۱۳۱۸)، تذکره الشعراء، به تصحیح ادوارد براون، چاپ اول، لیدن، بریل.
- ۴- دولت‌شاه سمرقندی، (۱۳۳۷)، تذکره الشعراء، به تصحیح محمد عباسی، چاپ اول، تهران، شاه آباد.
- ۵- دولت‌شاه سمرقندی. (۱۳۳۸)، تذکره الشعراء، به تصحیح محمد رضانی، چاپ اول، تهران، خاور.
- ۶- دولت‌شاه سمرقندی. (۱۳۸۶)، نقد و بررسی تصحیحی جدید از تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی، دکتر سیده نرگس رضائی، کتاب ماه ادبیات شماره ی ۴، مرداد، (صفحات ۷۰-۷۳)
- ۷- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۲)، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۱، چاپ ۶، تهران، فردوس.
- ۸- عطار نیشابوری. (۱۳۲۲)، تذکره الاولیاء، به اهتمام محمد قزوینی، چاپخانه مرکزی، تهران.
- ۹- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۱۹)، فرهنگ تازی به پارسی، وزارت فرهنگ، تهران.
- ۱۰- میرزایی، نجفعلی، فرهنگ اصطلاحات معاصر، علمیه، چاپ اول.
- ۱۱- محمد تقی بهار. (۱۳۷۶)، سبک شناسی، جلد اول و دوم و سوم، چاپ نهم، تهران، انتشارت مجید.
- ۱۲- نقوی، سید علیرضا. (۱۳۴۳)، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۳- نفیسی، علی اکبر، فرهنگ نفیسی (ناظم الاطبا).